

## ضرورت وجود نبی بر اساس قاعده لطف

محمد بیابانی اسکویی\*

**چکیده:** ضرورت وجود پیامبراز دو منظر قابل بررسی است: ۱. نیاز انسان؛ ۲. وجوب لطف الهی.

فلاسفه و متکلمان، در معنای وجوب ارسال رسولان، نظریه‌هایی ارائه کرده‌اند؛ و بر این نظریه‌ها، نقدها و اشکالاتی نیز مطرح شده است. در نظر فلاسفه، وجوب به معنای ضرورت وجود و عدم انفکاک از ذات خداوند است، و لطف و کرم از صفات ذات محسوب می‌شود. هرچند متکلمان برای اثبات وجوب ارسال رسل، بر حسن و قبح عقلی تأکید می‌کنند و این به معنای ضرورت و لزوم فلسفی نیست، ولی برخی بر آن عقیده‌اند که وجوب در نظر متکلمان، همان معنای فلسفی را دارد.

قاعده لطف از نظر متکلمان بزرگ شیعه همچون شیخ مفید و خواجه طوسی نقد و بررسی شده و اشکالات مربوط به نظر حکما و فلاسفه با استناد به آیات و روایات تبیین شده است.

وجوب ارسال رسل بر مبنای عدل الهی نیز مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: وجوب ارسال رسل / بعثت پیامبر / متکلمان / فلاسفه /  
قاعده لطف / عدل الهی.

### مقدمه

ضرورت وجود نبی و رسول از دو منظر قابل تأمل و بررسی است:

۱. نیاز انسان به وجود نبی و رسول؛

۲. وجوب ارسال انبیاء و رسل بر خدای تعالی؛

مطلب اول ذیل فلسفه بعثت پیامبران الهی بحث می‌شود و در آن مبحث، نیاز انسان به وجود پیامبران الهی از جهات گوناگون بررسی می‌گردد. این بحث از موضوع مقاله حاضر خارج است. در این نوشتار، درباره وجوب ارسال رسولان بر خدای تعالی، بحث خواهد شد.

درباره وجوب لطف و ارسال رسولان از جانب خدای تعالی، دو دیدگاه وجود

دارد:

۱. دیدگاه فلسفی؛ ۲. دیدگاه کلامی.

### ۱) معنای وجوب ارسال رسل از نظر فلاسفه

مرحوم مظفر در تقریر این نوع وجوب بر خدای تعالی می‌فرماید:

إنَّ اللّٰطِفَ بِالْعِبَادِ مِنْ كِبَالِهِ الْمَطْلُوقِ، وَهُوَ اللّٰطِيفُ بِعِبَادِهِ وَالجَوَادُ وَالْكَرِيمُ؛  
فَإِذَا كَانَ الْمَحَلُّ قَابِلًا وَمُسْتَعَدًّا لِفَيْضِ الْوَجُودِ وَ اللّٰطِفِ، فَإِنَّهُ تَعَالَى لَا يَبْدَأُ أَنْ  
يَفِيضَ؛ إِذْ لَا يَجُلُّ فِي سَاحَةِ رَحْمَتِهِ وَ لَا نَقْصَ فِي جُودِهِ وَ كَرَمِهِ. وَ لَيْسَ مَعْنَى  
الْوَجُوبِ هُنَا أَنْ أَحَدًا يَأْمُرُ بِذَلِكَ فَيَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ يَطِيعَ - تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ - بَلْ  
مَعْنَى الْوَجُوبِ فِي ذَلِكَ كَمَعْنَى الْوَجُوبِ فِي قَوْلِكَ: «إِنَّهُ وَاجِبُ الْوَجُودِ.»

(مظفر، ص ۵۱)

لطف به بندگان از کمال مطلق خداست. و او نسبت به بندگانش لطیف و



جواد و کریم است. هر گاه محل قابلیت و استعداد فیض وجود و لطف را داشته باشد، بر خدا لازم است که فیض کند؛ زیرا در رحمت او بخلی نیست و وجود و لطف او را نقصی نمی‌باشد. وجوب در اینجا بدان معنا نیست که شخصی او را به این امر فرمان دهد، پس بر او اطاعت واجب گردد - خداوند از این متعالی و بلند مرتبه‌تر است - بلکه معنای وجوب در اینجا مانند وجوب در «واجب الوجود» است.

استاد خِرّازی هم بعد از نقل کلماتی از فلاسفه در این باره، بیان می‌کند که مقتضای کمال مبدأ متعال از جهت اسماء و صفات، احسان و لطف کردن به نیازمندان و نداشتن بخل و منع است؛ در غیر این صورت، نقص در ذات پروردگار لازم خواهد آمد که بر خلاف فرض فعلی بودن وجود تمام کمالات در ذات الهی است.

إِنَّ مقتضى كمال المبدء المتعال من جهة الأسماء و الصفات هو الإحسان و اللطف إلى من يحتاج إليه و عدم البخل و المنع؛ و إلاّ لزم الخلف في كماله. فكلّ ما يحتاج إليه الخلق لا سيّما الإنسان، لطف و صادر من صفاته و لازم لصفاته، من دون حاجة إلى حكم العقلاء بلزوم العدل و قبح الظلم. (به نقل:

جهرمی شریعتمداری، ص ۱۳)

مقتضای کمال مبدأ متعال از جهت اسماء و صفات، احسان و لطف نسبت به محتاج است، نه بخل و منع. و در غیر این صورت، کمال لطف از او منتفی می‌شود. پس همه نیازهای خلق به ویژه انسان، به لطف الهی که لازمه صفات اوست، از او صادر می‌شود؛ بدون اینکه به حکم عقلاء به وجوب عدل و قبح ظلم، نیاز داشته باشد.

#### ۱-۱) اشکال نظر فلاسفه

بر اساس این نظریه، وجوب به معنای ضرورت وجود و عدم انفکاک از ذات خداوند سبحانه است و لطف و کرم و جود، از صفات ذات خدای تعالی محسوب

می‌گردد؛ یعنی فلاسفه معتقدند که ذات همواره دارای فیض است و امکان ندارد ذات - که از تمام جهات کامل و بالفعل است - موجود باشد و جود و فیضی از او سر نزنند. برای همین است که آنان حدوث حقیقی به معنای بود بعد از نبود را، برای غیر خداوند متعال به طور کامل قبول ندارند و حدوث اشیاء را ذاتی می‌دانند. آیت الله مکارم شیرازی در این باره می‌نویسد:

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که «آیا مخلوقات حدوث زمانی دارند؟»؛ یعنی زمانی بوده که خداوند بوده است و مخلوقی وجود نداشته؟ (البته تعبیر به زمان نیز از باب تسامح است؛ زیرا زمان، خودش یا مخلوق است، یا نتیجه حرکت در مخلوقات) آن‌گونه که آمده است: «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ». اگر چنین باشد، مسئله دوام فیض زیر سؤال می‌رود و مفهومش این است که زمانی بوده که خداوند فیاض، فیضی نبخشیده است؛ در حالی که می‌دانیم فیض لازمه ذات پروردگار است و نبودنش نقصی محسوب می‌شود.

پاسخ این سؤال آن است که جهان حدوث ذاتی دارد؛ یعنی اگر بگوییم همیشه مخلوقی وجود داشته، آن مخلوق هم مستند به ذات پاک او و وابسته به قدرت او بوده است، نه اینکه واجب الوجود باشد؛ همان‌گونه که نور آفتاب وابسته به اوست و اگر همیشه خورشید باشد و همیشه نورافشانی کند، باز هم خورشید اصل است و نورش فرع و وابسته به آن. به تعبیر دیگر، واژه «مع» در جمله «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ»، بیانگر این حقیقت است که خداوند در ازل بوده و با او و همراه و همتای او (نه به وسیله او) چیزی وجود نداشته است.

اما بر اساس آموزه‌های دینی، خداوند متعال بود و هیچ خلقی در کار نبود؛ بعد شروع به آفرینش کرد؛ و پیش از خلق و بعد از خلق، هیچ تغییری در خداوند متعال پدید نیامده است. همچنین اتصاف خدای تعالی به حقیقت جود و کرم و لطف، پیش از خلق و بعد از خلق، هیچ فرقی در حقیقت ذات او ایجاد نکرده است؛ زیرا او

آن‌گاه که خلق نکرده بود، بر خلق کردن توانا بود و بعد از آفرینش هم بر از بین بردن آن توانا است. آن‌گاه که خلق نکرده بود، از سر بخل نبود و حال که از بین نمی‌برد، از عجز و ناتوانی او نیست.

## ۲) معنای وجوب ارسال رسول از نظر متکلمان

متکلمان ادله خود را برای اثبات وجوب ارسال رسولان بر خدای تعالی، بر پایه حسن و قبح عقلی بنا می‌کنند.

### ۱-۲) مسائل کلامی و حسن و قبح عقلی

با یک نگاه سطحی در کتب کلامی روشن می‌شود، که نه تنها ریشه قاعده لطف، بلکه ریشه بیشتر دلیلهای مسائل کلامی، مسئله حسن و قبح عقلی است. استدلال به حسن و قبح عقلی در کتب کلامی، آن قدر زیاد است که به اعتقاد کلام‌شناسی همچون آیت‌الله سبحانی، اگر این اصل از کلام گرفته شود، پایه بسیاری از مسائل کلامی فرو می‌ریزد. ایشان می‌نویسد:

پس از طلوع خورشید اسلام و پیدایش علم کلام، مسئله حسن و قبح، پایگاه دیگری برای خود اتخاذ نمود و به عنوان یکی از مسائل مهم کلامی - که دارای نقش کلیدی در بسیاری از مباحث فکری و اعتقادی است - در حوزه‌های کلامی مطرح گردید... اگر این اصل (حسن و قبح عقلی) از دست متکلمان عدلیه گرفته می‌شد، بسیاری از مسائل کلامی فرو می‌ریخت و از کاخ رفیع علم کلام جز مسائلی باقی نمی‌ماند. (سبحانی، ص ۱۲)

ایشان، سپس مسئله لزوم لطف از جانب خدای تعالی و وجوب بعثت پیامبران را از مسائلی می‌شمارد که بر همین اندیشه مبتنی است. (همان، ص ۱۴۵-۱۴۷)

### ۲-۲) نقد و بررسی نسبت وجوب فلسفی به متکلمان

گفتیم که از نظر آیت‌الله سبحانی وجوب در کلام، از باب حسن و قبح عقلی

است، نه به معنای ضرورت و لزوم فلسفی؛ اما برخی دیگر معتقدند که منظور متکلمان از وجوب در مسئله وجوب لطف و بعثت پیامبران، وجوب به معنای فلسفی آن است؛ یعنی ضرورت وجود و استحالة انفکاک آن از خداوند متعال. این نظر با توجه به مطلبی از شیخ مفید در وجوب قاعده لطف، به بیشتر متکلمان نسبت داده شده و کلام شیخ، شارح همه کلمات متکلمان در این زمینه دانسته شده است، جز تعدادی از آنها که به حسن و قبح عقلی تصریح کرده‌اند. آیت الله خرازی در این زمینه می‌نویسد:

و یشهد أيضاً على أنّ مقصود العباير المذكورة [في تعريف اللطف] هو ذلك (أي من جهة كمال الذات وعلمه وحكمته) لا ذاك (أي لا تقبيح العقلاء وحكمهم بقبح نقض الغرض وقبح الظلم)، ما صرح به الشيخ المفيد قدّه من أنّ ما أوجبه أصحاب اللطف من اللطف، إنّما وجب من جهة الجود والكرم، لا من حيث ظنّوا أنّ العدل أوجبه وأنه لو لم يفعل لكان ظالماً. فهذه العبارة تصلح لشرح كلمات متکلمي الشيعة؛ وهو أنّ مقصودهم من وجوب اللطف أنّ منشأ وجوب اللطف هو الجود والكرم وصفاته الكمالية. فاللزوم من جهة نفس الذات، لا من جهة الحكم الخارجي الذي حكم به العقلاء من ناحية لزوم العدل وقبح الظلم؛ ومما ذكر، يظهر ضعف ما قيل من أنّ مبني قاعدة اللطف عندهم، هو قاعدة الحسن والقبح العقليّ التي كثرت الأبحاث و المناقشات فيها فللأزم هو الاستدلال بأنّ الغرض هو الاستكمال، والإخلال بالغرض لا يليق به لما عرفت من أنّ مبني قاعدة اللطف في أمثال العباير المذكورة، هو استحالة الخلف و المناقضة، لا قاعدة الحسن و القبح العقليّ؛ وإن كان ظاهر بعض هو ذلك، حيث قال في تقريبه: «إنّ ترك اللطف نقض للغرض، و نقض الغرض قبيح؛ فترك اللطف قبيح.»

(به نقل: جهرمی شریعتمداری، ص ۹ و ۱۰)

شاهد دیگر بر اینکه مقصود عبارات متکلمان در تعریف لطف، و جوب از باب کمال ذات و علم و حکمت است، نه و جوب از باب حسن و قبح عقلی، صریح عبارت شیخ مفید<sup>رحمته</sup> است که می‌فرماید: وجوبی که قائلان به لطف در حق خدای تعالی بدان معتقدند، و جوب از باب جود و کرم است، نه از جهت عدل که آنان گمان کرده‌اند اگر او لطف نکند، ظالم خواهد بود. این عبارت صلاحیت شرح کلمات متکلمان شیعه را دارد که مقصود آنان از و جوب لطف و منشأ و جوب لطف همان جواد و کریم بودن خداوند است که از صفات کمال ذات الهی است. پس لزوم به نفس ذات بر می‌گردد، نه به حکم خارجی که عبارت باشد از حکم عقلاء به لزوم عدل و قبح ظلم. بدین ترتیب، ضعف این قول ظاهر می‌شود که مبنای قاعده لطف نزد متکلمان شیعه، قاعده حسن و قبح عقلی است؛ قاعده‌ای که بحثها و مناقشات فراوانی درباره آن وجود دارد.

پس برای قاعده لطف، باید این گونه استدلال کرد که غرض به کمال رسیدن است و اخلال به غرض سزاوار آن ذات مقدس نیست. زیرا معلوم شد که مبنای قاعده لطف در عبارات متکلمان شیعه، استحاله خلف و نقض در کمال [و فعلیت] جود و لطف و کرم ذاتی خداوند متعال است، نه قاعده حسن و قبح عقلی. البته ظاهر کلام بعضی از آنان در اینجا، همان قاعده حسن و قبح است؛ زیرا در تقریب استدلال می‌گوید: «ترک لطف نقض غرض است و نقض غرض قبیح است؛ پس ترک لطف قبیح است.»

در این‌که متکلمان عدلیه قائل به لزوم لطف از جانب خداوند متعال و لزوم بعثت پیامبران و ارسال رسولان اند جای هیچ‌گونه شک و تردید نیست؛ و منشأ و خاستگاه حکم به این لزوم - همان‌گونه که در نوشته آیت الله سبحانی نیز آمده - اعتقاد به حسن و قبح عقلی است. اما اینکه چرا آیت الله خرازی این مسئله را به گونه‌ای دیگر تحلیل کرده‌اند، درخور کاوش و بررسی است. به نظر می‌رسد منشأ اختلاف این دو دیدگاه، اختلاف در اصل حسن و قبح عقلی باشد. زیرا برخی حسن و قبح افعال را

عقلی ندانسته و آن را از مشهورات عامّه و وابسته به اعتبار عقلاء برای نظام اجتماعشان شمرده‌اند. بنابراین، طرح چنین احکام عقلایی را در مورد خداوند متعال، صحیح ندانسته و سعی کرده‌اند وجوب لطف و لزوم ارسال رسل را از این قانون خارج سازند. علامه طباطبایی در کیفیت شکل‌گیری حسن و قبح می‌فرماید:

انسان ابتدا با مشاهدهٔ هموعان خویش به تناسب اعضا و اعتدال خلقت، به‌ویژه در صورت او، متوجّه معنای حسن شد... و خلاف تناسب و اعتدال را قبیح و بد دانست... سپس آن را به افعال و معانی اعتباری و عناوین مقصود در ظرف اجتماع تعمیم داد؛ و آنچه موافق با غرض اجتماع و سعادت زندگی انسانی و لذائذ حیات او بود، خوب شمرد و غیر موافق را بد دانست. پس عدل و احسان به مستحق و تعلیم و تربیت و نصیحت و اموری دیگر از این قبیل، خوب نامیده شد و ظلم و دشمنی و نظایر آن بد شمرده شد... (طباطبایی، ج ۵، ص ۱۰، تفسیر آیات ۷۷-۸۰ سورهٔ نساء)

اعتباری شمردن حسن و قبح و از کار انداختن استقلال عقل در شناخت حسن و قبح، باعث شده است که در مورد افعال الهی حسن و قبح معنا نداشته باشد. استاد مطهری در این زمینه می‌نویسد:

از نظر حکماء اندیشهٔ حسن و قبح و نیکی و بدی کارها در انسان - که وجدان اخلاقی بشر از آن تشکیل شده است - اندیشه‌ای اعتباری است، نه حقیقی. ارزش اندیشهٔ اعتباری ارزش عملی است، نه علمی و کشفی؛ همهٔ ارزشش این است که واسطه و ابزار است. فاعل بالقوه برای اینکه به هدف کمالی خود در افعال ارادی برسد، ناچار است به عنوان «آلت فعل»، این‌گونه اندیشه‌ها را بسازد و استخدام نماید. ذات مقدس احدیّت که وجود صرف و کمال محض و فعلیّت خالص است، از این‌گونه فاعلیّت‌ها و این‌گونه اندیشه‌ها و از استخدام «آلت» به هر شکل و هر کیفیت، منزّه است. (مطهری، ص ۷۶)

ولی از آنجا که بیشتر اصولیان و همهٔ متکلمان، قائل به عقلی و ذاتی بودن حسن



و قبح افعال اند، نه عقلایی و اعتباری بودن آن دو، پس آنان احکام عقل عملی را - مثل حسن عدل و قبح ظلم - همچون احکام و مُدَرکات عقل نظری در مورد خلق و خالق، جاری می دانند؛ یعنی همان گونه که استحاله اجتماع نقیضین و ارتفاع آن دو را در مورد خلق و خالق به طور یکسان قبول دارند، حسن عدل و قبح ظلم را نیز در هر دو مورد جاری می دانند.

### ۲-۳) معنای صحیح کلام شیخ مفید در باب وجوب لطف بر خدا

با توجه به آنچه از آیت الله خرازی نقل شد، معلوم گردید که از نظر وی مرحوم شیخ مفید - با اینکه از متکلمان بزرگ امامیه است - برخلاف سایر متکلمان عدلیه، در مسئله وجوب لطف و ارسال رسولان بر خدای تعالی، راه فیلسوفان را طی کرده است و این مسئله را از فروعات حسن و قبح عقلی ندانسته است. حال برای اینکه مسئله بیشتر روشن شود، لازم است که کلمات ایشان در این مورد، عیناً نقل شود تا نسبت چنین امری به ایشان روشن گردد. ایشان در این باره نوشته اند:

إِنَّ مَا أَوْجِبَهُ أَصْحَابُ اللَّطْفِ مِنَ اللَّطْفِ، إِنَّمَا وَجِبَ مِنْ جِهَةِ الْجُودِ وَالْكَرَمِ، لَا مِنْ حَيْثُ ظَنُّوا أَنَّ الْعَدْلَ أَوْجِبَهُ وَأَنَّهُ لَوْ لَمْ يَفْعَلْهُ لَكَانَ ظَالِمًا. (مفید، اوائل

المقالات، ص ۵۹)

همانا وجوب لطف که قائلان به لطف بر خدای تعالی واجب دانسته اند، از باب جود و کرم است؛ نه از جهت عدل که آنان گمان کرده اند که اگر او لطف نکند، ظالم خواهد بود.

ایشان معتقدند که چون خدای تعالی ذاتاً متّصف به صفت جود و کرم است و از بخل و تنگ نظری عاری است، اقتضای ذات الهی این است که ارسال رسل کند و از هیچ لطفی درباره بندگانش دریغ نرزد و فیض و انعامش جاودانه باشد. حتی ایشان معتقدند که خداوند متعال در صورتی که بداند اگر فلان بنده گناهکارش را اگر مهلت دهد، از گناهانش توبه خواهد کرد، اقتضای عدل و جود و کرمش آن است که او را

قبض روح نکند.

من علم أنّه إن أبقاه تاب من معصيته، لم يجز أن يخترمه. وإن عدل الله جلّ  
اسمه وجوده و کرمه، یوجب ما وصفت و یقضي به، و لا یجوز منه خلافه؛  
لاستحالة تعلّق وصف العیث به أو البخل والحاجة. (همانجا)

خدای تعالی اگر بداند، چنانچه عاصی را زنده بدارد، از عصیان خویش باز  
خواهد گشت، جایز نیست او را بمیراند. و این امر به اقتضای عدل و جود و  
کرم الهی صورت می‌گیرد و خلاف آن بر او جایز نیست؛ زیرا عبث و بخل و  
نیاز بر ساحت و جود الهی محال است.

البته از ظاهر عبارت ایشان استفاده می‌شود که وی صفت جود و کرم و حکمت  
را درباره ذات الهی معنا کرده است؛ ولی با توجه به اینکه ایشان از معتقدان به  
حدوث عالم، بعد از عدم آن است و فیض را از خداوند متعال، ازلی نمی‌داند و  
بدین ترتیب، نبود فیض از خدا مساوی با بخل نخواهد بود، پس لازم است کلمات  
ایشان در اینجا به گونه‌ای معنا شود که با آن اصل اصیل کلامی مورد پذیرش ایشان  
در تنافی نباشد.

از سوی دیگر، فلاسفه به حدوث عالم بعد از نبود آن اعتقاد ندارند و فیض الهی  
را ازلی می‌دانند و عدم فیض را مساوی با بخل می‌پندارند؛ پس نمی‌توان کلام شیخ  
مفید را با نظر فلاسفه یکی دانست.

به نظر می‌رسد که منظور شیخ مفید رحمته الله این است که چون خداوند متعال خود را  
به صفت جود و کرم توصیف کرده و جود و کرم هم از صفات افعال الهی است و  
افعال الهی همه براساس حکمت استوارند، پس جود و کرم هم باید حکیمانه باشد؛  
و اگر جود و کرم، حکیمانه باشد، قطعاً خداوند متعال آن را انجام خواهد داد و  
به هیچ وجه، آن را ترک نخواهد کرد؛ با اینکه قدرت و توانایی ترک آن را دارد؛ زیرا  
خداوند متعال از فعل قبیح مبراً و منزّه است.

بنابراین، نظر مرحوم شیخ مفید هم با دیگر متکلمان یکی است که می‌گویند





لطف بر خداوند متعال واجب است؛ چون اگر لطف نباشد، نقض غرض لازم می‌آید و نقض غرض امری بیهوده و لغو است و خداوند حکیم از فعل لغو و بیهوده منزّه است. قاضی ابن براج می‌گوید:

اللطف على الله واجب... فاللطف هو نصب الأدلة و إكمال العقل و إرسال الرسل في زمانهم، و بعد انقطاعهم إبقاء الإمام لئلا ينقطع خيط غرضه.  
(ابن براج، ص ۲۴۷)

لطف بر خدا واجب است... پس لطف عبارت است از نصب دلیلهای کامل کردن عقل و ارسال رسولان در زمانشان و بعد از انقطاع آنان ابقای امام تا رشته غرض الهی قطع نگردد.

و مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی نیز می‌فرماید:

إنَّ اللُّطْفَ وَاجِبٌ، لِتَحْصِيلِ الْغُرْضِ بِهِ. (به نقل: علامه حلی، ص ۳۲۴)  
همانا لطف واجب است؛ برای اینکه تحصیل غرض بدان وابسته است.

و به همین دلیل است که برخی از متکلمان برای بیان وجوب لطف، چنین مثال می‌زنند که اگر شخصی، دیگری را به منزل خویش به صرف طعام دعوت کند و بداند که اگر برای او شرایط خاصی مهیا نکند، وی در میهمانی حاضر نمی‌شود و غرض دعوت‌کننده هم حضور او برای صرف غذا در منزل باشد، در این صورت اگر آن شرایط را برای او مهیا نکند، مورد مذمت عقلاء واقع می‌شود. مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید:

و الَّذِي يَدُلُّ عَلَى وَجوب اللُّطْفِ، هُوَ أَنَّ أَحَدَنَا لَوْ دَعَا غَيْرَهُ إِلَى طَعَامِهِ وَ أَحْضَرَ الطَّعَامَ وَ غَرَضُهُ نَفْعُ الْمَدْعُوِّ دُونَ مَا يَعُودُ إِلَيْهِ مِنْ مَسْرَّةٍ أَوْ غَيْرِهَا، وَ عِلْمٌ أَوْ غَلْبٌ عَلَى ظَنِّهِ أَنَّهُ مَتَى تَبَسَّمَ فِي وَجْهِهِ أَوْ كَلَّمَهَ بِكَلَامٍ لَطِيفٍ أَوْ كَتَبَ إِلَيْهِ رَقْعَةً أَوْ أَنْفَذَ غَلَامَهُ إِلَيْهِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ مِمَّا لَا مَشَقَّةَ عَلَيْهِ وَ لَا حِطٌّ لَهُ مِنْ مَرْتَبَتِهِ، حَضَرَ؛ وَ مَتَى لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ لَمْ يَحْضُرْ؛ وَ جَبَّ عَلَيْهِ أَنْ يَفْعَلَ ذَلِكَ مَا

لم يتغيّر داعيه عن حضور طعامه؛ و متى لم يفعله، استحقّ الذمّ من العقلاء كما يستحقّ لو غلق بابه في وجهه. فلهذا صار منع اللّطف كمنع التمكين في القبح؛ وهذا تقتضي وجوب فعل اللّطف عليه تعالى لأنّ العلة واحدة. (طوسی، ص ۸۰)

دلیل بر وجوب لطف آن است که اگر ما کسی را برای حضور در اطعام دعوت کنیم و غرض ما رساندن نفع به او باشد نه حصول سرور و غیر آن برای خود، اگر بدانیم یا ظنّ قوی داشته باشیم که حاضر نمی‌شود مگر اینکه دعوت همراه با تبسم و لحن ملایم یا با فرستادن نامه یا با فرستادن شخصی برای دعوت و مانند این امور باشد - که عمل به آنها دشوار نیست - و می‌دانیم این امر کسر شأن میزبان هم نیست، در این صورت، بر دعوت کننده واجب است به همان صورت، دعوت خویش را انجام دهد؛ البته تا جایی که غرض او از حضور شخص مذکور تغییر پیدا نکرده باشد. با وجود این اگر به صورتی که گفته شد او را دعوت نکنند، از نظر عقلاء مستحقّ نکوهش خواهد بود؛ همان طور که بستن درب به روی او موجب نکوهش او از نظر عقلاء می‌شود. به همین جهت است که منع لطف، مانند عدم تهیّه امکانات، از نظر عقلاء قبیح شمرده می‌شود. وجوب لطف بر خدای تعالی هم از همین باب است؛ زیرا دلیل وجوب در هر دو مورد یکی است.

منظور شیخ - به مانند دیگر متکلمان - از اینکه وجوب لطف را از باب جود و کرم دانسته همان استحالة نقض غرض است؛ شاهد آن، عبارت خود ایشان در کتاب نُکّت اعتقادیّه است که می‌نویسد:

فإن قيل: ما الدليل على أنّ اللّطف واجب في الحكمة؟

فالجواب: الدليل على وجوبه، توقّف غرض المكلف عليه؛ فيكون واجباً في

الحكمة. و هو المطلوب. (مفید، النکت الاعتقادیّه، ص ۳۵)

اگر گفته شود: وجوب لطف از باب حکمت چه دلیلی دارد؟ جواب آن

است که: دلیل بر این وجوب توقّف غرض مکلف بر لطف است. پس از باب حکمت واجب می‌شود. و آن مطلوب است.

البته ایشان وجوب لطف را برای آن جهت کرده‌اند که ارسال رسل و نصب انبیاء را از باب لطف واجب دانسته‌اند.

پس، از نظر متکلمین، وجوب لطف به اقتضای صفت لطف و جود و کرم و حتی حکمت نیست که وجود آنها به مقتضای خود ذات باشد؛ بلکه همه این صفات در حقّ خداوند متعال به لحاظ افعال اوست؛ و او در افعالش غیر از کمال ذات، اقتدار، سلطنت تام و علم و آگاهی کامل، به هیچ امر دیگری نیاز ندارد. خداوند نسبت به انجام و ترک هر فعلی اقتدار و سلطنت کامل دارد؛ پس عدم انجام فعل موجب راه یافتن نقص و امکان و قوه در ذات او نمی‌شود؛ بلکه همان‌طور که فعل با اقتدار و سلطنت و مشیّت تحقق پیدا می‌کند، عدم فعل هم با اقتدار و سلطنت و عدم مشیّت آن فعل همراه است. به هنگام فعل، بر ترک آن و به هنگام ترک فعل، بر انجام آن سلطنت دارد؛ و هر کدام از آن دو را مشیّت کند، حتماً طبق حکمت و عدل و جود و بخشش و لطف و احسان است؛ یعنی عدم فعلی از خدا، به معنای عدم جود و فضل نیست؛ بلکه حتی ترک او نیز از جود و فضل و لطف خالی نیست. روشن است که راه درک جود و فضل و لطف خدا افعال او نیست بلکه جود و لطف و فضل و حکمت در برخی از فعلها و ترکها به استقلال عقلی روشن است و در برخی دیگر - که بسیار فراوان‌اند - به تبیین و تشریح پیامبران علیهم‌السلام این بحث تفصیل بیشتری می‌طلبد که به سبب اقتضای مقام، به همین اندازه اکتفاء می‌شود.

#### ۲-۴) اشکال قول به وجوب ارسال رسل از باب حکمت الهی

روشن شد که کلام مرحوم شیخ مفید، با کلام حکماء و فلاسفه در معنای وجوب متفاوت است. افزون بر این، گفته شد که ایشان نیز مانند دیگر متکلمان عدلیّه، وجوب را از باب حسن و قبح عقلی می‌دانند. حال باید دید که «آیا وجوب به این

معنا درباره الطاف الهی از قبیل اکمال عقل و ارسال رسولان و نصب امامان و نظایر آنها، صحیح است یا نه؟»

برای روشن شدن جواب این سؤال، باید دید متکلمان در استدلالشان به این امر به چه چیزهایی نیاز دارند. به نظر می‌رسد که آنان باید سه امر را ثابت کنند: اول، باید عقلی بودن حسن عدل و قبح ظلم را اثبات نمایند. بنابراین، کسانی که قائل به حسن و قبح شرعی اند، مانند اشاعره، و آنان که قائل به اعتباری بودن حسن و قبح اند، مانند حکماء و برخی از اصولیان، با این بیان متکلمان قانع نخواهند شد. دوم، باید روشن کنند که «غرض الهی از خلقت انسان چیست؟» سوم، باید اثبات کنند که اگر این الطاف از سوی خدای تعالی تحقق پیدا نکند، نقض غرض لازم می‌آید.

حق آن است که حسن عدل و قبح ظلم، عقلی است نه شرعی و عقلایی؛ پس باید دید که «غرض خداوند متعال از خلقت انسان چیست؟» برای یافتن پاسخ این سؤال، چاره‌ای نیست جز اینکه به قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام مراجعه کنیم. در قرآن کریم دو آیه در این باره وجود دارد:

﴿مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾. (ذاریات (۵۱) / ۵۶)

جن و انس را نیافریدم جز اینکه عبادتم کنند.

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ \* إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾. (هود (۱۱) / ۱۱۸-۱۱۹)

و اگر خداوندت می‌خواست، همه مردم را امت واحد قرار می‌داد. آنان همواره اختلاف دارند جز کسی که پروردگارت او را مورد رحمت خویش قرار دهد، و برای این امر آنها را خلق کرده است.

در آیه اول، هدف از خلقت، عبادت خداوند متعال معرفی شده است که بدون معرفت او تحقق نمی‌یابد. در آیه دوم، رحمت و لطف الهی هدف خلقت انسان شمرده شده است. در روایات علاوه بر این دو، جهات دیگری نیز بیان شده است؛

از جمله، معرفت خداوند متعال، اظهار قدرت، رساندن منفعت، ایصال به نعمت جاویدان، اظهار حکمت، انفاذ علم و امضای تدبیر. امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَخْلُقْ خَلْقَهُ عَبَثًا وَلَمْ يَتْرُكْهُمْ سُدىً؛ بَلْ خَلَقَهُمْ لِإِظْهَارِ قُدْرَتِهِ وَ لِيُكَلِّفَهُمْ طَاعَتَهُ، فَيَسْتَوْجِبُوا بِذَلِكَ رِضْوَانَهُ؛ وَ مَا خَلَقَهُمْ لِيَجْلِبَ مِنْهُمْ مَنَفَعَةٌ وَلَا لِيُدْفَعَ بِهِمْ مَضَرَّةٌ؛ بَلْ خَلَقَهُمْ لِيَنْفَعَهُمْ وَيُوصِلَهُمْ إِلَى نَعِيمِ الْأَبَدِ. (صدوق، *عدل الشرايع*، ص ۹)

همانا خدای متعال خلق را بیهوده نیافریده و آنها را مهمل نگذاشته است؛ بلکه آنها را برای اظهار قدرتش و برای تکلیف به طاعتش آفریده است تا با اطاعت از او مستوجب بهشت او گردند. و آنها را نیافریده تا منفعتی را از آنها بدست آورد یا به واسطه آنها ضرری را دفع کند؛ بلکه خلقشان کرده است تا به آنها نفع دهد و به نعمت ابدی شان برساند.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

خَلَقَ مَا شَاءَ كَيْفَ شَاءَ مُتَوَحِّدًا بِذَلِكَ، لِإِظْهَارِ حِكْمَتِهِ وَ حَقِيقَةِ رَبُوبِيَّتِهِ. (همان جا)

او به تنهایی آنچه را خواست، همان گونه که خواست، آفرید؛ برای اظهار حکمت و حقیقت ربوبیت خویش.

امام صادق علیه السلام در روایتی دیگر می فرماید:

خَلَقَهُمْ لِإِظْهَارِ حِكْمَتِهِ وَ انْفَازِ عِلْمِهِ وَ امْضَاءِ تَدْبِيرِهِ. (طبرسی، ج ۲، ص ۳۳۸؛ مجلسی، ج ۵، ص ۳۱۷)

خلق کرد آنها را برای اظهار حکمت و انفاذ علم و امضای تدبیرش.

ممکن است حکمت‌های دیگری نیز در خلقت موجودات نهفته باشد که بیان نشده است.

پس چنان که مشاهده می کنیم، هدف از خلقت، یکی نیست تا بتوان به سادگی با از بین رفتن آن اثبات کرد که خلقت لغو و بیهوده شده است؛ در نتیجه، نمی توان با

این استدلالها که بیان شد، و جوب لطف - از جمله ارسال رسولان - را از جانب خداوند متعال به سادگی اثبات کرد؛ زیرا پیش از اثبات وجوب خلق شیئی بر خداوند، ابتدا باید انتفای همه اغراض را در خلقت آن اثبات کرد؛ و این امر فراتر از حد علم بشری است.

از سوی دیگر، این سؤال پیش می آید که با توجه به وجود فترات و انسانهایی که هیچ خبر آسمانی به گوش آنها نخورده است و نیز روایاتی که در باب اطفال و مجانین و سفهاء و مستضعفان رسیده که آنان پیش از اتمام حجّت بر ایشان از دنیا می روند، چگونه می توان وجوب لطف از جانب خداوند متعال را اثبات کرد؟ علاوه بر همه اینها، اساس استدلالهای کلامی بر وجوب لطف از جانب خداوند متعال، وابسته به معرفت خداوند است؛ و آن هم در روایات اهل بیت علیهم السلام فعل الهی شمرده شده است که خداوند متعال از باب لطف و فضل و احسان به بندگان عطا می کند. و چه مقدار از انسانها که به دنیا می آیند و از دنیا می روند و هیچ معرفتی نسبت به خداوند متعال از آنها مشاهده نمی شود.

پس با این بیان، روشن شد که لزوم و وجوب ارسال رسل - به معنایی که ذکر گردید - از طریق حکمت الهی، قابل اثبات نیست.

## ۵-۲) وجوب ارسال رسل از باب عدل الهی

طریق دیگری که ممکن است برای اثبات این امر طی شود، بحث عدل الهی است که در کلام مرحوم شیخ مفید هم به آن اشاره شده بود. بنابر نظر ایشان، وجوب لطف از باب جود و کرم است، نه از باب عدل الهی که عدم لطف بر خلق ظلم به آنها باشد.

استدلال از طریق عدل الهی، ممکن است به این نحو باشد که خداوند فرموده است:

﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِيَسْلَأَ لِيَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾.

(نساء (۴) / ۱۶۵)



و نیز می فرماید:

﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾. (اسراء (۱۷) / ۱۵)

از آنجا که عقل هر انسانی به قبح عقاب بلا بیان حکم می کند، اگر خداوند متعال بخواهد انسانها را عذاب کند، باید ارسال رسل کند تا حجّت بر آنها تمام شود و عقاب بر آنها روا باشد؛ یعنی عقاب بلا بیان (بدون ارسال رسولان) ظلم و قبیح است و روشن است که خداوند متعال گناهکاران را به عقاب تهدید کرده است.

## ۲-۱) اشکال قول به وجوب ارسال رسل از باب عدل الهی

اثبات لزوم و وجوب ارسال رسل بر خدای تعالی از طریق عدل الهی هم نیاز به اثبات دو مقدمه دارد:

اول، باید اثبات شود که تنها طریق بیان، ارسال رسل است و راه دیگری برای آن وجود ندارد؛ و حتی عقل انسان نیز برای هموار کردن راه عقاب کافی نیست، با اینکه عقل نیز - مانند رسولان الهی - خود حجّت پروردگار متعال است. به نظر می رسد که با توجه به متون مقدّس دینی، این امر قابل اثبات باشد. این موضوع در بحث اهداف بعثت رسولان مطرح می گردد.

دوم، باید وجوب عقاب و عمل به تهدید بر خداوند متعال اثبات شود؛ اما معلوم است که عمل بر طبق وعید و تهدید بر خداوند واجب نیست و اگر او گناهکار را عقاب نکند، کار قبیحی مرتکب نشده است.

## ۲-۶) نتیجه بحث

بدین ترتیب، روشن شد که هیچ دلیلی بر اثبات لزوم لطف و ارسال رسولان از جانب خداوند متعال وجود ندارد؛ و همه الطاف الهی بر مخلوقات - از جمله ارسال رسولان و اعطای عقل و شعور و نظایر آنها - فضل و احسانی بیش نیست؛ و اگر خداوند این فضل و احسان را نمی کرد، هیچ اشکالی متوجه او نمی شد؛ چنانکه عملاً هم در مورد خلق به این صورت عمل شده است؛ زیرا می بینیم بعضی را عقل

داده و برخی را هیچ نداده یا کم داده است؛ برخی را در کودکی از دنیا می‌برد و برخی را عمر طولانی عطا می‌کند؛ و نیز برخی در کنار رسولان و در زمان بعثت به رشد و کمال می‌رسند و برخی دیگر عمر خویش را در زمان فترت بسر می‌برند؛ و هیچ‌کدام از اینها نیز ناشی از بخل و عدم جود خداوند متعال نیست. در روایت آمده است که مردی از امام موسی بن جعفر علیه السلام سؤال کرد:

أَخْبَرَنِي عَنِ الْجَوَادِ فَقَالَ: إِنَّ لِكَلَامِكَ وَجْهَيْنِ: فَإِنْ كُنْتَ تَسْأَلُ عَنِ الْخَلْقِ، فَإِنَّ الْجَوَادَ الَّذِي يُؤَدِّي مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَإِنْ كُنْتَ تَسْأَلُ عَنِ الْخَالِقِ، فَهُوَ الْجَوَادُ إِنْ أُعْطِيَ وَهُوَ الْجَوَادُ إِنْ مَنَعَ؛ لِأَنَّهُ إِنْ أَعْطَاكَ أَعْطَاكَ مَا لَيْسَ لَكَ وَإِنْ مَنَعَكَ مَنَعَكَ مَا لَيْسَ لَكَ. (کلینی، ج ۴، ص ۳۸؛ صدوق، معانی الأخبار، ص ۲۵۷؛ ابن شعبه، ص ۴۰۸)

جواد یعنی چه؟ فرمود: سخن تو دو جهت دارد: اگر مقصودت جواد در آفریدگان است، جواد کسی را گویند که فرایض الهی را ادا کند؛ و اگر پرشست درباره آفریدگار است، او اگر عطا بکند، جواد است؛ منع هم کند، باز هم جواد است؛ زیرا او چیزی را به تو می‌دهد که حق تو نیست و چیزی را که به تو نمی‌دهد باز هم حق تو نیست.

پس انسان با توجه به خدای تعالی و نیز با توجه به حقیقت خود، درمی‌یابد که او با تمام حقیقت خود مملوکی بیش نیست و نیز می‌یابد که خداوند متعال مالک و صاحب اختیار کامل اوست و در این صورت در مقابل مولای خویش هیچ حق و حقوقی ندارد و هر چه خدا می‌دهد، فضل و احسان است و اگر ندهد، حقی از او ضایع نکرده است. به همین جهت است که امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

كُلُّ مَانِعٍ مَدْمُومٌ مَا خَلَاهُ. (شریف رضی، خطبه ۹۱، ص ۱۲۴)  
هر کسی که منع کند، نکوهش می‌شود جز خدا.

بندگان خدا چون هر چه دارند ملك مطلق خداست، اگر در جایی از آنچه در اختیارشان گذاشته شده است، انفاق نکنند، سرزنش می‌شوند؛ ولی چون همه

نعمتها از آن خداوند متعال است، اگر چیزی به کسی ندهد، مورد سرزنش قرار نمی‌گیرد.

## ۷-۲) نظر مرحوم آیت الله خوئی در عدم وجوب لطف از جانب خدا

مرحوم آیت الله خوئی بر خلاف بیشتر متکلمان امامیه، به عدم وجوب لطف از جانب خداوند متعال قائل است. بدین سبب، برای تأیید آنچه در باب عدم وجوب لطف از جانب خدای تعالی بیان گردید، این بحث با طرح نظریه ایشان خاتمه می‌پذیرد. ایشان در مباحث علم اصول، در بحث ادله حجیت اجماع نظر مرحوم شیخ طوسی را - که اجماع را از باب قاعده لطف حجت دانسته - نقل کرده و فرموده است:

و فيه أولاً عدم تمامية القاعدة في نفسها؛ إذ لا يجب اللطف عليه تعالى بحيث يكون تركه قبيحاً يستحيل صدوره منه سبحانه بل كل ما يصدر منه تعالى

مجرد فضل و رحمة علی عباده... (خوئی، ج ۲، ص ۱۳۸)

(استدلال به قاعده لطف در حجیت اجماع تمام نیست، زیرا) اولاً خود قاعده تمام نیست؛ چراکه وجوب لطف بر خدای تعالی به معنای قبح ترک آن و استحاله صدور آن از خدا، درست نیست؛ بلکه هر چیزی که از خدا صادر می‌شود؛ فضل و رحمت صرف بر بندگانش می‌باشد.

ایشان به طور کلی، همه افعال الهی را در مورد بندگانش - از جمله ارسال رسولان و اعطای عقل و شعور و نظایر آنها - فضل و احسانی از سوی خداوند متعال دانسته و ترک آنها را از جانب خداوند سبحانه، امری قبیح نشمرده است که نسبت آن به خداوند متعال محال باشد.

## فهرست منابع

### - قرآن کریم.

۱. شریف رضی، سید محمد بن حسین. **نهج البلاغة**. تحقیق و تصحیح صبحی صالح.
۲. ابن بزّاج، عبدالعزیز بن تحریر. **جواهر الفقه**. قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، ۱۴۱۱ ه.ق.
۳. ابن شعبه، حسن بن علی حرّانی. **تحف العقول عن آل الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمْ**. تصحیح علی اکبر غفّاری. قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، ۱۳۶۳ ه.ش.
۴. جهرمی شریعتمداری، سید عبدالرسول. کلمة موجزة في الأرواح و الأشباح و الميثاق و الذر. **سلسله مقالات کنگره شیخ مفید**، شماره ۳۵.
۵. خویی، سید ابوالقاسم موسوی. **مصباح الأصول: الأصول العملية**. مقرر سید محمد حسینی. مكتبة الداوري، ۱۴۲۲ ه.ق.
۶. سبحانی، جعفر. **حسن و قبح عقلي يا بايدهاى اخلاق جاودان**. نگارش علی ربّانی گلپایگانی. قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام، ۱۴۲۳ ه.ق. = ۱۳۸۱ ش.
۷. صدوق، محمد بن علی ابن بابويه. **علل الشرايع و الأحكام و الأسباب**. نجف: المكتبة الحيدرية، ۱۳۸۵.
۸. \_\_\_\_\_ . **معاني الأخبار**. تحقيق علی اکبر غفّاری. تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۳۶۳ ه.ش.
۹. طباطبائی، سید محمد حسین. **الميزان في تفسير القرآن**. قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۹۳ ه.ق.
۱۰. طبرسی، احمد بن علی. **الاحتجاج علی أهل اللجاج**. تحقيق شيخ ابراهيم بهادری و شيخ محمد هادی. قم: اسوه، ۱۴۲۲ ه.ق.
۱۱. طوسی، محمد بن حسن. **الاقتصاد الهادي إلى طريق الرشاد**. مكتبة جامع چهلستون، ۱۴۰۰ ه.ق.
۱۲. علامه حلّی، حسن بن یوسف. **كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد**. اثر محمد بن محمد



- نصیرالدین طوسی. قم: دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، ۱۴۰۷ ه.ق.
۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب. **الکافی**. تحقیق علی اکبر غفاری. تهران: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۶۳ ه.ش.
۱۴. مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی. **بحار الأنوار: الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام**. تهران: دارالکتب الإسلامیة.
۱۵. مطهری، مرتضی. عدل الهی، **مجموعه آثار**، شماره ۱. تهران: صدرا، ۱۳۶۸.
۱۶. مظفر، محمدرضا. **عقاید الإمامیة**. قم: مؤسسه امام علی علیه السلام، ۱۴۱۷ ق. / ۱۳۷۵ ش.
۱۷. مفید، محمد بن محمد بن نعمان. **النکت الاعتقادیة**. مصنفات الشیخ المفید، شماره ۱۰. تحقیق رضا مختاری. کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۱۸. ———. **أوائل المقالات. مصنفات الشیخ المفید**، شماره ۴. تحقیق شیخ ابراهیم انصاری. کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۱۹. مکارم شیرازی، ناصر، با همکاری جمعی از فضلاء و دانشمندان. **پیام امام امیرالمؤمنین علیه السلام**: شرح تازه و جامع بر نهج البلاغه. قم: مدرسه الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۳۸۷.